

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷) وَقَالَ مُوسَى إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ (۸) أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۹)»

نکته‌ای در باب «نساءکم»:

نساء وقتی در کنار ابناء (فرزندان پسر) می‌آید معنی بنات (فرزندان دختر) می‌دهد نه معنی زنان. این کاری که بنی اسرائیل می‌کردند این بود که به خاطر خوابی که فرعون دیده بود فرزندان پسر را می‌کشتند و فرزندان دختر را نگه می‌داشتند.

این ترکیب آیه «ابنائنا و نساءنا» در آیه مباحله هم هست «تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ» آل عمران: (۶۱) و منظور این آیه هم همین است، گرچه قرینه روایات هم می‌تواند کمک کند، ولی خود آیات هم قرینه سازی دارد برای این که بحث این نیست که پیغمبر زنانش را برای مباحله برد، مثل این آیه که نساءنا وقتی در کنار ابائنا قرار بگیرد، معنی دختران می‌دهد که در جریان مباحله هم پیغمبر حضرت زهرا را بردند. (سؤال) ج: این تعبیر در زبان عرب این معنا را می‌دهد؛ یعنی عرب‌ها این جور می‌فهمند که نساء در کنار ابناء به معنی دختران است. ضمن این که یک تشکیک دیگر هم در آیه مباحله هست و آن این که وقتی گفتند: ابناء را بیاورید، پیغمبر که فرزند پسر نداشته! و در تاریخ شک بر سر این بوده که امام حسن و امام حسین که ابناء نبوده‌اند و اعراب به فرزندان از ناحیه دختر، ابناء نمی‌گفتند! بعد برای اینکه ائمه استدلال بکنند، شاهد قرآنی می‌آوردند که این یک گرایش در لسان روایات بوده که از یک سوراخ سنبه‌هایی شاهد قرآنی درست می‌شده برای این که تا ممکن است یک چیزی با قرآن اثبات بشود، با قرآن اثبات بشود؛ لذا ائمه آیه «من ذریته» را مثال می‌آورند که از ذریه ابراهیم حضرت عیسی را می‌گویند که فرزند از ناحیه مادر است و می‌گویند: چطور قرآن عیسی را ذریه خطاب می‌کند؟!

مأمون با امام رضا خیلی بحث می‌کرده و خیلی هم دانشمند بوده؛ یعنی حتی احتجاجاتی کرده به نفع امام رضا که آدم دهانش به اندازه آسمان باز می‌شود که این چقدر عالم بوده! مأمون خیلی روحیه علمی و بلکه شهوت علمی داشته و اینکه در تاریخ در موردش می‌گویند، می‌خواسته امام رضا را ضایع کند، اصلاً این جورى هم نیست. او یک تالار درست کرده بود به نام تالار مناظره. اصلاً خوشش می‌آمده بنشیند بحث بشنود و خودش هم بحث می‌کرده و گاهی با حضرت کدهایی رد و بدل می‌کردند که از عمق علمی او خبر می‌دهد و از تسلطی که به قرآن داشته، ولی این هم مشخص است که می‌تواند آشنایی با قرآن هیچ ثمری هم نداشته باشد؛ مثلاً می‌پرسید: بالاترین فضیلتی که به امیرالمؤمنین نسبت می‌دهید چیست؟ حضرت فرمودند: «بانفسنا» بعد گفته: «لولا نساننا؟» و حضرت گفته‌اند: «لولا ابنائنا؟» و بحث تمام شده! یعنی با کد با هم حرف می‌زدند! (یک زمانی این کدها را باز می‌کنم و دیکود کردن آن یک ربع توضیح می‌خواهد)

به هر جهت ترکیب ابنائنا و نساننا، ترکیبی حساسیت برانگیز است به دلیل آیه مباهله که به عنوان یکی از ویژگی‌های خیلی بارز امام علی می‌خواهیم اثبات بکنیم، و در این آیه امیرالمؤمنین به عنوان جان پیغمبر قرار است معرفی بشود.

به هر حال وقتی آدم احتجاجات مأمون را می‌خواند، می‌فهمد که علم هیچ فایده‌ای ندارد، اگر خیلی چیزها کنارش نباشد؛ یعنی به شما قول می‌دهم که مراجع ما نمی‌توانند این گونه استدلال بکنند! اگر احتجاجات مأمون را ببینید که حتی با خصم به نفع امام رضا احتجاج می‌کند! مراجع ما بلد نیستند این جورى احتجاج بکنند. علمای بزرگ ما کم می‌آورند اگر بخواهند این مدلی حرف بزنند. تسلط ویژه روی آیات، تسلط روی استدلال، آن بک گراند های قوی که دارد با آن‌ها استدلال می‌کند، منطقی که دارد می‌چیند، همه واقعا عجیب است! اصلاً طرح سؤالاتی که با امام رضا می‌کند، همه‌اش خبر از یک روحیه‌ی علمی قوی می‌کند.

بحث ما راجع به این بود که خدا در مورد وعیدها نظم و سیاق آیات را به هم می‌زند. در این جا هم داریم که «و اذ تأذن ربکم لئن شکرتم لازیدنکم لئن کفرتم ان عذابی لشدید»، و نمی‌گوید: «لئن کفرتم لاعدبنکم». این مطلبی است که علامه گفته‌اند به عنوان تعریض آمده؛ یعنی این سیلی را حواست باشد! حالا

می‌زند؟ نمی‌زند؟ چقدر می‌زند؟ همه این‌ها را در هاله‌ای از ابهام گذاشته برای این که حالت غرور به کسی دست ندهد که مثلاً بگوید: «او که نمی‌زند!» به هر جهت خلف در وعید اشکالی ندارد، و خلف در وعید فضل طرف مقابل را می‌تواند نشان بدهد.

این هم که گفته: «وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةً مِّثْلُهَا» (شوری: ۴۰) ممکن است خلاف این را در قرآن ببینید، ولی نگویند که این‌ها متناقض است! مثلاً به عنوان موارد خلاف آیه ۳۰ سوره احزاب دارد: «یا نساء النبی من یت منکن فاحشه مبینه یضاعف لها العذاب ضعفین و کان ذلک علی الله یسیرا»، ای زنان پیغمبر اگر کسی از شما یک گناهی آشکار بیاورد (در روایات آمده که فاحشه مبینه یعنی اگر دست به شمشیر ببرد و معلوم است که جنگ جمل را با حساسیت دارد می‌زند) عذاب برایش مضاعف (دوبرابر) می‌شود. اگر می‌بینید بحث دوبرابر شدن عذاب است، و «مثلها» نیست به دلیل این است که واقعیت مطلب، مضاعف بودن خود گناه است. مگر نمی‌گویند: «زله العالم زله العالم»، یا «زله العالم کانکسار السفینه تغرق و تُغرق» (نهج البلاغه: حکمت ۴۸۸)، این جور نیست که گناه یک عالم یک گناه محسوب بشود؛ یعنی واقعیت گناهی که دارد انجام می‌دهد واقعیت بیشتری است؛ یعنی عالم باید خودش توجه بکند که چه خطایی دارد می‌کند؟! نمی‌تواند بگوید: من هم یک آدم مثل بقیه! او حق ندارد چنین حرفی بزند، لذا اگر بحث مضاعفه‌ای در عذاب هست، آن آیاتی که یکی و دوتا هم نیست، مثل «فان عاقبتکم بمثل ما عوقبتکم به»، یا «و جزاء سیئه سیئه مثلها»، «من عمل سیئه فلا یجزی الا مثلها» این‌ها حکم محکم دارد که باید متشابهات را به آن برگرداند. پس مضاعفه‌ی در عذاب حکایتی است از مضاعفه‌ی در گناه. کسی که در حقیقت خانه زاد دین است «یا نساء النبی»، ای زنان پیغمبر! حساب زنان پیغمبر است که فرق دارد با زنان دیگر. «ولد عالم» فرق دارد با ولد غیر عالم. کسی که در بیت حاج آقاست فرق دارد با کسی که در بیت حاج آقا نیست. با تنقیح ملاک و تنقیح مناط کسی از این‌ها توقع ندارد. با تنقیح ملاک مشخص می‌شود که آیه فقط مربوط به نساء النبی نیست، مربوط به چهره‌هاست. (درباره نقش چهره‌ها در آیه بعد بحث نقش چهره‌ها می‌کنم که قرآن روی چهره‌های سیاسی و اقتصادی خیلی مانور داده و خیلی از گناهان را به چهره‌ها نسبت داده) حالا این آیه هم می‌گوید: ای خانه زادان دین! که در کنار پیغمبر هستید، «من یت منکن بفاحشه مبینه». این‌ها مسئولیت

آدم را زیاد می‌کند؛ مثل این که بگویند: ای کسی که ساعت ۵/۵ صبح کلاس قرآن می‌روی! (یک بار ما یک کار اشتباهی کردیم، طرف گفت: تو معلم اخلاقی!) ممکن است آدم بگوید: از من هم برمی‌آید که صدایم را

بلند کنم! به قول مولوی: نردبام خلق این ما و منیست عاقبت زین نردبام افتادنیست

هر که بالاتر رود ابله‌تر است استخوان او بتر خواهد شکست

این که من مذهبی‌ام. من کلاس قرآن می‌روم. من اطلاعات در می‌آورم، [نتیجه‌اش این است] که ما تماما زیر ذره‌بین هستیم. بچه مذهبی‌ای که کلاس قرآن می‌رود. بچه مذهبی‌ای که که که... همه این‌ها کنار همدیگر می‌آید. از آن طرف هم مضاعفه‌ی عذاب است و مضاعفه‌ی عذاب حکایتی است از مضاعفه‌ی گناه.

«وکان ذلک علی الله یسیرا» (احزاب: ۳۰)؛ این هم برای خدا خیلی ساده است. این که برای خدا ساده است، را با حالات روحی خودتان مقایسه نکنید که «دلیم می‌خواهد می‌کنم و خیلی هم برایم راحت است»؛ مثلا داد می‌زنم؛ چون می‌توانم و می‌کنم! «وکان ذلک علی الله یسیرا» این در آن منطق است که خدا حکیم است؛ یعنی اگر آسان هم هست، آن حکمت سر جای خودش هست، ولی تو داری مضاعفه‌ی گناه انجام می‌دهی که مضاعفه‌ی عذاب هست.

لذا اگر این آیه را دیدید نگویید برخلاف آیات دیگر است؛ چون این‌ها حکم محکم و متشابه دارد؛ مثلا در سوره انعام، آیه ۱۶۰ باز می‌بینید وحدت سیاق را به هم ریخته. «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا»؛ کسی که حسنه‌ای بیاورد ۱۰ مقابل برایش هست. روایات ذیل این آیه دارد که «نکنند آحاد شما از عشر امثالهای شما بالاتر برود!» پرسیدند: یعنی چه؟ گفته‌اند «وقتی شما یک خیری می‌کنید با نظام دهگانی حساب می‌شود و شری که انجام می‌دهید با نظام یک‌گانی حساب می‌شود، نکند آحادتان از عشراتان سبقت بگیرد»؛ یعنی آدم در یک روز ۱۱ تا گناه بکند و یک ثواب خیر! «وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا»؛ دقت کنید که دارد کد می‌دهد.

وحدت سیاق اقتضا دارد که این جور بگوید: «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسئنة فله مثلها» در صورتی که می‌گوید: «فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا»؛ جزا داده نمی‌شود مگر به اندازه‌ی خودش؛ یعنی حداکثر به اندازه‌ی خودش؛ تا این جا سقف پروازی آن است، نهایتش به اندازه‌ی خودش است. حالا این که

چقدر فضل می‌کند؟ آیا منجر به بخشش کلی می‌شود؟ نمی‌شود؟ این‌ها ابهاماتی است که وجود دارد، البته خارج از نظام حکمت هم نیست. حتی این‌که دعای کسی بدرقه‌ی راه آدم باشد، هم‌اشار در این مسئله تأثیر دارد.

(۹): «وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛ حضرت موسی می‌گوید: حالا من گفتم شکر بکنید و کفران نکنید، ولی این نکته‌ی معرفتی را کنار آن نکته‌ها داشته باشید که «إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛ اگر کفران بکنید، شما و هر آنچه در زمین است جمیعاً کافر بشوید، خدا غنی محمود است. لطمه و آسیبی به خدا نمی‌رسد. این را هم باید کنار این شکر و کفرها گفت که شما لطفی به خدا نمی‌کنید. این لام «لغنی» هم «لام غایت خلق» است. در تعقیب نماز دعای امیرالمؤمنین است که «الهی هذه صلوتی صلیتها لا لحاجه منک فیه ولا رغیه منک فیها»؛ این نمازی است که من خواندم، نه برای این‌که تو احتیاج داشتی، نه تنها تو احتیاج نداشتی، هیچ رغبتی هم به آن نداشتی. نه این‌که خدا به نماز من رغبت ندارد، من خودم هم رغبت ندارم، بلکه خدا به نماز امیرالمؤمنین هم هیچ رغبتی ندارد من باب غنی بودنش؛ یعنی منفعتی عائد خدا نمی‌شود از این نمازی که امیرالمؤمنین می‌خواند. این‌ها همان فرهنگ غنی بودن است.

این اشکال پیش می‌آید که آن اهدافی که پیش آمده با خدای بی‌هدف؛ یعنی خالق‌ی که هیچ غایتی را پیگیری نمی‌کند. اگر خالق غایتی داشته باشد؛ یعنی کمالی هست که خالق ندارد؛ لذا خالق غایتی را پیگیری نمی‌کند، ولی از آن طرف هم می‌گوید: ما خلق کردیم که ... و در حقیقت یک هدف عملی ذکر می‌کند؛ مثلاً در آیات آخر سوره ذاریات هدف خلق را عبودیت ذکر می‌کند «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ ما جن و انس را خلق نکردیم مگر برای این‌که عبادت ما را بکنند و این‌جا علامه تذکر می‌دهند که ما این آیه را اشتباه می‌فهمیم. اگر بگویند: «خلقت الجن و الانس ليعبدون» فرق دارد با «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» و این مسئله را خیلی جدی‌تر می‌کند. در منطق می‌گویند: جملاتی که با «ما» و «الا» می‌آید، بازگشت آن‌ها به دو تا قضیه است نه یک قضیه؛ مثلاً یک موقع است شما می‌گویید: من در فاصله صبح تا ظهر این کتاب را خواندم. چنانچه شما وسط مطالعه‌تان یک چای هم خورده باشید، یک تلفن هم با

دوستتان صحبت کرده باشید، شما راست گفتید، ولی اگر بگویید: و قتم را در فاصله صبح تا ظهر سپری نکردم الا برای مطالعه‌ی این کتاب. اگر شما وسط این مطالعه چای خورده باشید و تلفن هم زده باشید، یا دارید دروغ می‌گویید، یا دارید مبالغه می‌کنید. جمله به دلالت مطابقی خبر نیست.

این گزاره با آن گزاره فرق دارد! این جا علامه است که یک جمله‌ی بسیار ساده را تبدیل می‌کند به یک جمله‌ی... «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» به این معنا نیست که «ما شما را آفریدیم برای عبادت» این می‌شود «خلقت الجن و الانس ليعبدون»، بلکه یعنی ما خلق نکردیم مگر برای عبادت؛ یعنی اگر کسی یک لحظه از مسیر عبودیت خارج بشود، لا اقل به این جمله، به این هدف خلق عمل نشده. حالا اگر کسی در مسیر عبودیت باشد، هر کار که بخواند بکند، غذا بخورد، بخوابد، پیتزا بخورد، همه می‌شود عبادت! اما اگر یک لحظه خلاف عبادت عمل بشود و در آن راستا نباشد، خلاف این جمله درآمده، ولی اگر آیه بود «خلقت الجن و الانس ليعبدون» می‌توانستید یک موقع‌هایی جهت‌گیری‌هایتان درست باشد و یک موقع‌هایی درست نباشد! و می‌گفتید: شما گفتید ما عبادت کنیم و ما هم که عبادت کردیم! ولی طبق این آیه اگر یک لحظه خلاف عبادت عمل شود، این جمله عمل نشده؛ لذا آن چیزی که خدا می‌گوید به عنوان هدف این است که همواره جهت همین است. کوه می‌روی همین است. تفریح می‌روی همین است. با زن و بچه صحبت می‌کنی همین است. درس نمی‌خوانی هم همین است. این می‌شود آن هدف و تازه این آیه می‌شود یک آیه‌ی حسابی! و گر نه اگر بود «خلقت الجن و الانس ليعبدون» اینقدر جای مانور نداشت.

این آیه بیشتر ناظر به بحث عبودیت عملی است. از آن طرف هم آیه آخر سوره مبارکه طلاق، هدف علمی داستان خلقت را مطرح می‌کند: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِيَتَلَمَّوهَا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»؛ خدایی که خلق کرده این آسمان‌های هفت‌گانه را و همین طور زمین‌های هفت‌گانه را (این که مفسرین گفته‌اند: مثل پیاز است، اصلاً این «سبع سماوات و الارض» یک داستان دیگری دارد. این جاها معلوم می‌شود چه کسی چندمرده حلاج است! که یکی بگوید: طبقات هفت‌گانه براساس هیئت بطلمیوسی پوست پیازی بودن، یا هفت قاره (در صورتی که قاره‌ها هم ۵ تا هستند)، یا هفت اقلیم!) «يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ». تمام مترجمین یا این آیه را معنی نکردند، یا اشتباه

معنی کرده‌اند (۳۵ تا ترجمه را دیده‌ام) بعضی «امر» را معنی نکرده‌اند و بعضی «فرمایش» معنی کرده‌اند که غلط است. این «يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ» را باید با ابتدای حم سجده ترجمه کرد که «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ»؛ تدبیر زمین بحث «شأن» است. ابتدای سوره سجده خیلی حرف دارد؛ خداوند شئون را دارد بین این‌ها تنزل می‌دهد تا پایین بیاورد. این‌ها از آیات خیلی علمی است؛ یعنی بار علمی این آیات خیلی زیاد است. بالاخره خدا آسمان و زمین را آفرید؛ «يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ» که چه بشود؟ «لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ تا این‌که شما بدانید و اصلاً آسمان و زمین را آفرید تا شما این نکته را بفهمید که اولاً خدا بر هر چیزی قادر است «وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»؛ و علمش هم محیط بر هر چیزی است؛ یعنی این دو نکته را شما بدانید. این اصلاً ثمره‌ی علمی خلقت است. ولی آیا ما واقعا این را می‌دانیم؟! اگر می‌دانیم که به ثمره‌ی علمی خلقت دست پیدا کردیم و اگر نمی‌دانیم به ثمره‌ی علمی خلقت دست پیدا نکردیم؛ یعنی واقعا باید هر کس برای خودش این را حل‌جی بکند. این ماجرای خلقت را بفهمد و علم پیدا بکند و بفهمد که خدا آفریده، خدا قادر بر هر چیز است و علمش هم محیط بر هر علمی است. علم محیط یعنی شما هیچ ذره‌ای را این طرف و آن طرف نمی‌توانید بکنید، مگر این‌که خدا می‌داند. هیچ چیزی هم در قلب شما این طرف و آن طرف نمی‌شود. حتی آن چیزی را که شما نمی‌دانید او می‌داند. سرتان را می‌داند و اخفای از سرتان را هم می‌داند. چیزهایی که برای خودتان هم سرتان است. این ثمرات علمی خلقت است. این‌که من در دنیا زندگی بکنم شبیه غنم معلوفه، این‌که زندگی نیست! زندگی یعنی یکسری ثمرات علمی را هم پیگیری بکند؛ یعنی این را بفهمد. آن وقت «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» این عبادت خودش یک هدف میانی است تا تو به این یقین دست پیدا کنی «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (حجر: ۹۹)؛ یعنی این هدف علمی خودش هدف خلقت است. خدا می‌گوید: ما این زمین و آسمان را آفریدیم تا بالاخره تو این حرف را بفهمی.

لذا خدا هدفی برای خودش پیگیری نمی‌کند، ولی هدف دارد با کنار هم گذاشتن دو اسم خدا؛ غنی و حکیم بودن خدا، غنی است؛ یعنی به هیچ نماز و عبادتی احتیاج ندارد «ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است»؛ یعنی او در مقام استغناى خودش به هیچ عبادتی احتیاج ندارد، و هیچ هدفی را هم پیگیری نمی‌کند

و حکیم است؛ یعنی کار عبث نمی‌کند «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ» (انبیاء: ۱۶)؛ ما بازیگر نبودیم که این‌ها را آفریدیم. این دنیا هم برای بازیگری آفریده نشده. این هم که می‌گوید: ما لایع نبستیم، مشخص است که هدفی دارد و حکیم است. پس جمع بین این دو تا اسم غنی و حکیم نتیجه‌اش این می‌شود که خالق هدف ندارد و خلق هدف دارد؛ یعنی خلق شده تا خلق به یک کمالاتی برسد.

(سؤال) ج: این سؤالات را نمی‌شود ادامه داد مثل این که این لیوان چرا چرب است؟ چون به آن چربی مالیده‌اند، حالا چرا چربی چرب است؟ آیا به آن چربی مالیده‌اند؟! نه! چون ذاتش چرب است.

خدا می‌خواسته ما به کمال برسیم، نه این که او می‌خواسته منفعتی ببرد. این چیزی که آفریده شده یک هدف کمالی دارد، حالا چرا باید به کمال رسید و خوب شد؟ جواب این در خودش است؛ این دیگر سؤال ندارد. این سؤالات را نمی‌شود ادامه داد؛ چون که خوب شدن خوب است دیگر! و این کمال ذاتی خودش است. مثلاً ما چرا باید آدم خوبی باشیم؟! چرا ظلم بد است؟ چرا عدل خوب است؟ چرا هرچه خوب باشد خوب است؟ سؤال از این جور گزاره‌ها که چرا خوبی خوب است؟ چرا چربی چرب است؟، ته ندارد. خیلی راجع به آن نمی‌شود سؤال کرد. بالاخره به یک نقطه‌ای باید رسید که سفتی و استحکام مال خود همان است. مثلاً پی ساختمان را می‌کنند و خاکبرداری می‌کنند و می‌رسند به یک نقطه‌ی سفت که خودش تکیه‌گاه است.

(سؤال) ج: کمال به این بوده که با اختیار به آن برسند. در مورد فرشته‌ها داریم «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» (صافات: ۱۶۴) و این موجود را که خدا خلق کرده بود؛ یعنی برای کارگزاری عالم فرشته‌هایی لازم بوده که حاملان وحی باشند و برای این که تدبیرات امور را از بالا به سمت پایین انجام بدهند، یکسری وسائلی لازم بوده، ولی این چیزی که قرار بوده «فی احسن تقویم»؛ در بهترین حالت، به وجود بیاید که بتواند «خليفة الله» باشد؛ یعنی تمام خصوصیات آن «مستخلف عنه» را به خودش بگیرد. اصلاً سر کرامت الهی که «ولقد کرّمنا بنی آدم» به خلافتش است. اگر خلافت نداشته باشد چه کرامتی؟! این که بنی آدم مکرم شده؛ چون خلیفه‌ی خداست. یکی از خصوصیات خدا این است که اختیار دارد؛ لذا به این خلیفه‌ی خودش هم



اختیار داده. کمالی «فی احسن تقویم» خواهد بود که اختیار داشته باشد وگرنه مدل بی‌اختیار آن را خلق کرده بود.

«وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ» خدا غنی است و تازه حمید هم هست؛ یعنی محمود است: «وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسراء: ۴۴)؛ هیچ چیز در این عالم نیست مگر این که خدا را دارد تسبیح و حمد می‌کند، حالا تو اگر می‌خواهی نکن! تمام ذرات عالم دارد خدا را حمد می‌کند و به این حمد هم علم دارد. اولاً بدان که خدا غنی است و بعد هم حمید است و این که همه عالم دارد خدا را حمد می‌کند. حتی خود توی کافر داری خدا را حمد می‌کنی! و چرا؟ چون که تو هم جزء آن شیء‌های «وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ» هستی. برای همین روایاتی داریم که: «معروف عند کل جاهل»؛ یعنی حتی جاهل خدا را می‌شناسد، فقط علم به علم ندارد. بنده یک موقعی می‌گفتم: هر که بگوید خدا نیست، من هم می‌گویم نیست! آن خدایی که تو می‌گویی نیست، من هم می‌گویم نیست. چون که تو اصلاً نمی‌دانی خدا چیست! اگر بفهمی خدا چیست، تو هم می‌گویی هست. اگر منظورت آن خدایی است که در آسمان‌هاست، من هم می‌گویم نیست. اصلاً دعوا سر این‌ها نیست. خدا شناخته شده است حتی برای جاهل. هر که نمی‌داند هم می‌داند، منتها علم به علمش ندارد. یا این که بعد از این که می‌داند «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا» (نمل: ۱۴)؛ منکر می‌شود؛ چون نمی‌خواهد زیر بار چیز دیگری برود و نکته همان توحید ربوبی است وگرنه نکته، حتی نشناختن خدا نیست. خودشان هم می‌گویند که «وَأِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ» (ابراهیم: ۹) از این دعوتی که تو می‌کنی ما دلهره پیدا کردیم. مشکل این است که دعوت تو یک جوری است که تو یک چیزهایی را می‌خواهی از ما بگیری! بحث، نشناختن خدا نیست وگرنه او «معروف عند کل جاهل»؛ لذا می‌گوید: اگر کافر بشوید خدا غنی است و بعد هم حمید است. فکر نکن که اگر کم گذاشتی حال ما را گرفتی! «وَأِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»؛ همه حتی زبانت حمد خدا می‌کند. حتی دستت عباد ماست که دارد برای ما کار می‌کند. شاهدش هم این است که در روز قیامت این‌ها شروع می‌کنند به شهادت دادن، وقتی خود طرف به آن‌ها اعتراض می‌کند، می‌گویند: «أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» (فصلت: ۲۱)؛ همان کسی که همه چیز را به نطق در می‌آورد ما را به نطق درآورد. همه این

چیزهایی که شما دارید از آن‌ها استفاده می‌کنید عباد الله هستند. در فرهنگ روایات به این می‌گویند: فرهنگ عاریتی. در این فرهنگ عاریتی، نه تنها مالک دستت نیستی، حتی مستأجر دستت هم نیستی! «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (نساء: ۱۳۱)؛ همه چیز برای خداست، حتی دست و پایتان، پس مالک که نیستی، مستأجر هم که نیستی؛ یعنی نیامده‌ای در ملک خدا خیمه بزنی و از آن استفاده نکنی. به این صورت که خدا از ملک خودش بیرون رفته باشد و شما مستأجر خدا باشی! نه! فقط عاریتی و امانتی دست شماست. امانتی به شما داده‌اند و آن را پس می‌گیرند. همه هم عباد الله هستند و در این دنیا شاهدند و آن دنیا شهادت می‌دهند و حرف می‌زنند.

حمید به معنای محمود است و اصلاً واژه‌هایی بر وزن «فعلیل» دو تا معنا دارد: یک معنای فاعلی دارد و یک معنای مفعولی؛ مثل شهید که هم به معنی شاهد است و هم به معنی مشهود.

(۹): «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ»  
 به ارتباط آیات دقت کنید که در آن جا بحث شکر و کفر را شروع کرد که اگر کافر شدید، فکر نکنید به خدا لطمه می‌زنید. و بعد این خبر را می‌دهد که «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ» همه این‌ها حرف‌های حضرت موسی است که می‌گوید.

اولاً این سه نقطه‌هایی که در آیات می‌بینید به لحاظ تجوید و خواندن، باید آیه را این جوری خواند که یا سر سه نقطه‌ی اول وقف کرد، یا سر سه نقطه‌ی دوم. معمولاً این سه نقطه‌ها با هم می‌آیند، لذا یا باید این آیه را تا انتهای «بعدهم» وقف کنید، یا تا انتهای «الا الله» و چرا؟ چون مهم است که این جوری بخوانید! ولی باید بعد از «الا الله» وقف کنید و این علامات نادرست است؛ چنانچه علامه می‌گویند: «فسخافته ظاهره»؛ سخیف بودن این حرف ظاهر است لذا روی «بعدهم» وقف نکنید.

البته قرآن‌هایی که ایران چاپ می‌کند علائم تجویدش را عوض می‌کند.

نکته‌ای در «بلسان قومه»:

در بلسان قومه از قومی یاد می‌کند که در حول و حوش این پیامبران هستند؛ یعنی از پیامبرانی گفتگو می‌شود که این آدم‌ها خبر آن پیامبران را درک کرده‌اند. می‌گویندک پیامبران مال منطقه خاور میانه هستند، ولی ما فقط در این منطقه که پیامبر نداشتیم! درست در این منطقه یک تراکمی هست به دلیل مدرنیته‌ی این منطقه و این‌که فرهنگ و تمدن خیلی بالایی داشته‌اند. این منطقه محل ظهور تمدن‌ها و محل ظهور پیامبران هم بوده، ولی این جور هم نیست که پیامبران در آفریقا و آسیای شرقی و هندو چین نبوده‌اند!

این هم یک نکته‌ی دیگر که «بلسان قومه» به فرهنگ قومه است. از پیامبرانی که مرتب دارد یاد می‌کند، چون در این منطقه دارد نازل می‌شود، لذا پیامبری چون موسی که آن جاست دارد می‌گوید: آیا نشنیدید این خبر را؟!

حتی مسائلی که آن پیامبر اشاره می‌کند، مسائل فرهنگی و گیرهای فرهنگی آن قوم را مطرح می‌کند؛ مثلا در آیه ۱۲۳ به بعد سوره شعراء وقتی از انبیاء مختلف دارد گزارش می‌شود، می‌بینید انبیاء حرف‌هایی زده‌اند که هر کدام درد بی‌درمان جامعه‌ی خودشان بوده. این جور نیست که این‌ها کلا یک سیلابس درسی از جانب خدا داشته باشند و قرار باشد این سیلابس را بگویند!

به ما گفتند: بیا درس اندیشه اسلامی، بحث وجوب و امکان را بگو! من گفتم: این بحث به چه درد دانشجو می‌خورد؟! باید مبلغ حواسش باشد که در تبلیغ مشکل جامعه‌ی خودشان را درشت می‌کردند و تبلیغ می‌کردند. یک مبلغ باید محتوا را بگیرد، برود در آن جامعه و ببیند مشکل آن جامعه چیست؟ و مشکل آن جامعه را حل کند.

در این آیات اول راجع به قوم عاد می‌گوید: «كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ \* إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ» اول کاری که پیامبران می‌کردند دعوت به خدا می‌کردند و بعد نبوت خودشان را اثبات می‌کردند. بعد هم می‌گفتند: «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ ما نیامده‌ایم که پول بگیریم. فکر نکنید ما کیسه‌ای دوخته‌ایم! ما خودمان دنبال پیامبری ندیده‌ایم. ما خودمان نخواستیم پیامبر بشویم. اول تکلیف روانی جامعه را مشخص می‌کردند و بعد شروع می‌کردند به مشکلات جامعه. وقتی زمان هود است

می آید می گوید: «أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ»؛ روی هر تپه‌ای دارید ساختمانی می‌سازید که به یاوه بپردازید؟ معلوم است که مشکل جامعه‌شان این بوده «وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ»؛ دارید هی خانه‌سازی و برج‌سازی می‌کنید؟ «وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ»؛ و از این طرف وقتی حمله‌ور می‌شوید، مثل جباران حمله‌ور می‌شوید؟ وقتی به هم می‌پرید، حدود را رعایت نمی‌کنید!

این مسئله‌ی جامعه در زمان هود است. وقتی به آیه ۱۴۱ می‌رسید که قوم ثمود و حضرت صالح است، باز دوباره می‌گوید: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ \* إِنَّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ \* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا \* وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ» بعد می‌گوید: «أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ»؛ شما فکر کردید با ایمنی شما را این جا رها کرده‌اند؟ «فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ \* وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ»؛ در این جا که جنات دارد و خرماها درهم رفته (که حکایت از انبوه نخل‌ها دارد) «وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ»؛ و در کوهها خانه‌هایی می‌تراشید استادانه و هنرمندانه؟ یعنی خدا گیر می‌دهد که طرف پرده ۱۲ میلیونی می‌زند، چون به دیزاین خانه می‌خورد! و بعد این اسم این می‌شود هنر؟! به نام هنر، و صنایع دستی، تلی از شهوات و اسراف پشت سر آن می‌آورند و خدا به همین‌ها گیر می‌دهد و اسم آن را «فارهِین»؛ شهوت‌پرستی می‌گذارد. خیلی چیزها که به عنوان هنر به جامعه قالب می‌شود، عقبه‌ی شهوترانی دارد. ۵ میلیون پول دکوراتور می‌دهیم؛ چون دکور خانه مهم است؟! چون طرف استاد این کار است؟! باید دکور خانه این جور چیده بشود که چه؟ که من دارم شهوات خودم را ارضا می‌کنم. می‌گوید: «وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ»؛ دارید استادانه خانه می‌تراشید و گچ بری‌های فلان؟! [بعد هم توجیه می‌کنند که] می‌بینی سلیقه را؟!!

به نام سلیقه، به نام کار ماهرانه، به نام رشته‌ی فلان و تحت اختفای رشته‌ی معماری و هنرهای ارزنده ووو همه‌ی این‌ها جلو و چه چیز در عقب؟ آیا انصافا آن شهوت در عقب نیست؟! یعنی بین به دیزاین خانه چه می‌خورد؟! حالا این دیزاین خانه چقدر خرج برمی‌دارد؟! خدا به همین‌ها گیر می‌دهد. این مشکل آن جامعه است؛ لذا حضرت صالح که می‌آید به همین گیر می‌دهد!

بعد می‌رسیم به قوم لوط که باز مشکل جامعه‌ی خودشان را می‌گوید: «كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ \* ... \* أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ»؛ شما در این عالم گیر داده‌اید به پسرها؟ «وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ

أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ»؛ ازواجتان را رها کردید و رفتید سراغ پسرها؟ تا آیه ۱۷۶ که به اصحاب ای که می‌رسیم «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ \* إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ» مشکل جامعه شعیب چه بوده؟ «أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ»؛ این بوده که کم فروشی می‌کردند و جامعه مشکل مفسد اقتصادی داشته. (الحمد لله جامعه‌ی ما همه این مشکلات را با هم دارد!) «وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ»؛ کیل را به تمامی بکشید! با ترازوی مستقیم وزن کنید! «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ»؛ تو سر جنس مردم نزن! معلوم است که شعیب با مفسد اقتصادی جامعه برخورد داشته و این‌ها [بازگشت دارد] به فرهنگ قوم؛ یعنی چیزی باید گفته شود [متناسب] با فرهنگ قوم. فرض کنید بنده بروم در کشورهای خارجی و هی بگویم: شما درست جنس را بکشید! در صورتی که جامعه‌ی آن‌ها جوری درست شده که اقلاً این مفسده را ندارند. مالیاتش «اتیکت و بارکد و کردیت کارد» دارد و معلوم است؛ یعنی مفسده اقتصادی مشکل عموم جامعه‌شان نیست. این که کم بکشند و زیاد بگیرند. حالا من بروم بگویم: چون در قرآن داریم که کم نکشید، من هم این را می‌گویم! در حالی که آدم باید محتوا را بگیرد. در آن جامعه این مفسده اقتصادی را ندارند و هزار مفسده و مشکلات دیگر دارند، نه این که چون قرآن گفته من باید تمام آن‌ها را توی مخ آن‌ها بکنم! پیامبران هر کدام شعبه‌ای از بلسان قومه را [طرح کردند].

صلوات!